

هو العليم

اشکال دوم محقق نائینی بر استصحاب عدم منع؛

تعارض استصحابین

بررسی تعارض استصحاب عدم منع با استصحاب

عدم اباحه و نقد دیدگاه آیت الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

دویست و شصتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکال تعارض استصحابین

اشکال دیگری که بر جریان استصحاب عدم منع وارد شده - که آن اشکال از طرف مرحوم نائینی و دیگران است -، تعارض استصحابین است؛ استصحاب عدم منع قبل الشرع با استصحاب عدم اباحه. چون ماقبل شرع از جایی که ظرف تکلیف نیست، همان طوری که عدم المنع قابل استصحاب است، سایر احکام هم استصحاب می شوند. پس در تعارض بین استصحاب عدم منع، استصحاب عدم اباحه هم در آنجا وجود دارد؛ چون اباحه حکمی از احکام خمسّه است و نیاز به جعل شارع دارد. و در ظرف عدم شرع، همان طوری که تحریم مجعول نیست، اباحه هم مجعول نیست. این اشکالی است که بیان شده است.

دفع دخل مرحوم علامه طهرانی

مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان الله تعالیٰ علیه
در اینجا یک دفع دخلی دارند که یک قدری هم
مفصل است. ایشان در اینجا می‌فرمایند: «**لا یقال**»
که اباحه عبارت از ترخیص است و نفس استصحاب
عدم منع خودش مفید اباحه است و نه تنها
استصحاب عدم منع، بلکه شما استصحاب عدم
احکام اربعه را بکنید که تحریم، وجوب، کراهت و
استحباب باشد، آن اباحه طبعاً ثابت خواهد شد. پس
آنچه که در اینجا فقط مطرح هست، همان عدم منع
است. اما اباحه عبارت از یک حکم ترخیصی است
که نیاز به جعل جاعل ندارد. این **إن قلت**ی است که
بیان شده است.

جوابی که ایشان می‌فرمایند این است که اباحه
حکمی است که مثل سایر احکام خمسّه نیاز به جعل
دارد؛ یعنی همان طوری که با جعل تحریم در ظرف
شرع، تحریم ثابت می‌شود و با جعل استحباب در
ظرف شرع اثبات استصحاب می‌شود، همین طور با
جعل اباحه اثبات ترخیص می‌شود و ما نمی‌توانیم

بگوییم که با استصحاب عدم احکام اربعه ترخیص ثابت می‌شود؛ چون با هر کدام از این استصحاب عدم ثلاثه، آن قسم چهارم ثابت خواهد شد؛ یعنی اگر شما فرض کنید عدم تحریم، عدم استحباب و عدم کراهت را شما جاری کنید، با عدم هر کدام از اینها حرمت ثابت خواهد شد؛ یعنی منظور ایشان این است که شارع در اینجا نمی‌تواند یا به عبارت دیگر کلام مستشکل بر لغویت جعل اباحه در قبال سایر احکام اربعه است. ایشان می‌فرمایند که اگر قرار باشد این لغویت ثابت شود، در سایر احکام هم ثابت می‌شود. با عدم جعل تحریم و وجوب و استحباب اثبات کراهت می‌شود و دیگر جعل کراهت معنا ندارد. یا اگر شارع عدم استحباب، عدم کراهت و عدم تحریم را در اینجا اثبات بکند، طبعاً اثبات وجوب خواهد شد. پس باید بگوییم که وجوب لغو خواهد بود؛ در حالی که این طور نیست.

بنابراین، همان طوری که نفس عدم یکی از اینها موجب اثبات برای دیگری نخواهد شد، نفس عدم احکام اربعه هم موجب برای اثبات ترخیص نخواهد شد و این نیاز به جعل دارد. پس دیگر فرقی بین

اباحه و سایر احکام اربعه نخواهد بود و با استصحاب
عدم منع، تعارض استصحاب اباحه هم در آنجا
وجود دارد. این دفع دخیلی بود که مرحوم آقا [علامه
طهرانی] رضوان الله تعالی علیه بیان کردند و جواب
دادند. پس اشکال نائینی به قوّت خودش باقی است.

جواب اشکال

نکته اول

جوابی که نسبت به این مسئله به نظر می رسد این
است که یک خلطی در اینجا شده و به نظر غفلت از
این مسئله است که احکام اربعه (حرمت، وجوب،
اباحه و استحباب) دایره مدار بعث و زجر است؛ یعنی
حرمت، وجوب، استحباب و اباحه منشأ زجری و
بعثی دارد و همین است که در ظرف ماقبل شرع
می شود استصحاب عدم آنها را جاری کرد. اگر منشأ
بعثی و زجری نداشته باشد، دیگر استصحاب عدم
ماقبل شرع معنا ندارد؛ چون در ظرف غیر شرع، زجر
و بعث نیست. استصحاب احکامی که معلول بعث و
زجر است جاری است. پس به این جهت اشکال
اولی که وارد می شود این است که در استصحاب

عدم منع و همین‌طور در استصحاب عدم وجوب و عدم کراهت و عدم استحباب، در واقع ما داریم استصحاب عدم بعث و زجر را [بیان] می‌کنیم. با توجه به استصحاب این اربعه، طبعاً ترخیص تکوینی ثابت خواهد شد و در این صورت، دیگر نیاز به جعل نخواهد داشت. چرا؟ چون ترخیص عبارت از **عدم البعث و عدم الزجر** است. فرق نمی‌کند که مولا به عبدش در اینجا بگوید که شما مرخصی در اینکه این عمل را انجام بدهی یا ترک کنی یا اینکه مولا بگوید: «من بعث و زجر را از تو در این مطلب برداشتم» هر دو یکی است؛ چه خواهی علی و چه علی خواهی، تفاوتی ندارد.

مثل آن مسئله‌ای که راجع به امر عقیب حضر می‌گفتیم، در امر عقیب حضر مسئله تفاوت می‌کند؛ بعضی‌ها می‌گویند: «امر عقیب حضر، دلالت بر استحباب می‌کند.» بعضی‌ها گفته‌اند: «امر [عقیب خطر]، دلالت بر وجوب می‌کند.» که این دیگر خیلی قول عجیبی است! ^۱ قول صحیح این است که امر

^۱ مصدر در حال بررسی

عقیب حضر، دلالت بر ترخیص می‌کند؛ یعنی مثلاً وقتی که می‌گویند: «در شب ایستاده ماء خوردن کراهت دارد؛ شرب الماء قائماً فی الیل مکروه» ولی در نهار می‌گویند: «إشرب الماء قائماً» این إشرب، نه دلالت بر وجوب می‌کند، نه دلالت بر استحباب؛ بلکه دلالت بر رفع حضر می‌کند. رفع حضر در اینجا لا نَقْصِدُ به إِلَّا الإِبَاحَةَ [است]. پس همین‌طور وقتی که بعث و زجر منتفی می‌شود، ترخیص در قبال آن ثابت می‌شود. و این یک مسئله بدیهی است. این دیگر نیاز به جعل مجدد ندارد تا تعارض بین اباحه و سایر احکام اربعه در اینجا پیش بیاید. این اشکال اول است.

نکته دوم

و اما ثانیاً اینکه در اینجا ما از کجا در مقام اثبات، علم پیدا کنیم؟! وقتی که استصحاب احکام اربعه را می‌کنیم برای ما قطع تنزیلی پیدا می‌شود بر اینکه وقتی که استصحاب عدم احکام اربعه در ظرف غیر شرع شد، در این صورت، ترخیص در اینجا وارد است. خب حالا فرض کنید اگر ما استصحاب عدم

اباحه را بکنیم، آیا یکی از احکام دیگر ثابت می‌شود؟! مثلاً با استصحاب عدم اباحه، وجوب یا حرمت ثابت می‌شود؟! این اصل مثبت می‌شود، آن‌هم اصل مثبتی که چهار شاخه دارد که یک شاخه‌اش وجوب است، یکی حرمت، یکی استحباب و دیگری هم کراهت است. حالا کدام یکی از اینها بخواند ثابت شود؟! **و کَفَىٰ بِهِ فَرْقًا**، وقتی که شما استصحاب عدم را در آن چهار تا حکم جاری می‌کنید، اباحه ثابت می‌شود؛ ولی اگر استصحاب عدم اباحه کنید، احکام دیگر ثابت نخواهد شد؛ چون در مقابل اباحه احکام بعثی و زجری است که ریشه‌اش به آن برمی‌گردد. منشأش آن است.

نکته سوم

اشکال ثالث این است که اصلاً چه کسی گفته که ما استصحاب عدم اباحه جاری کنیم یا استصحاب عدم المنع جاری کنیم تا اینکه معارضه با استصحاب عدم اباحه کند؟! ما اصلاً **عدم البعث و عدم الزجر** را در اینجا استصحاب می‌کنیم؛ یعنی ما در اینجا می‌گوییم که در زمان قبل شرع بعث و زجری بوده یا

نبوده است؟ اصلاً ما به حرمت کاری نداریم، به کراهت و وجوب و استحباب کاری نداریم. ما می‌گوییم که در ظرف غیر شرع بعث و زجر بوده یا نبوده است؟ نبود، حالا ترخیص ثابت است. اینکه دیگر مسئله‌ای نیست. ما که نمی‌آییم از اینجا عدم حرمت را ثابت کنیم که شما بگویید: «حرمت در حکم تشریع با اباحه تعارض می‌کند.»

تلمیذ: می‌گوییم که استصحاب می‌کنیم در آن ظرف شرع.

استاد: نه، همان استصحاب را می‌آوریم به ظرف شرع در اینجا جاری...

تلمیذ: ظرف شرع یعنی به حکم فرمایش شما... استاد: نه، به مبنای آنها داریم می‌گوییم و اِلّا بر مبنای ما که اصلاً همه‌اش باطل است. آن دیگر از بیخ خراب است. ولی در اینجا اگر مرحوم نائینی استصحاب ماقبل شرع را به ظرف شرع سریان بدهد، بر این مبنا صحبت می‌کنیم.

تلمیذ: همین را می‌خواهم عرض کنم وارد است. استاد: نه دیگر در اینجا وارد نیست.

تلمیذ: ظرف شرع یعنی ظرف بعث و زجر، دیگر در ظرف از بعث و زجر دوباره تعارض پیدا می‌کند.

استاد: ما در اینجا آمَدیم بعث و زجر را ثابت کردیم. اگر آنها گفتند که در ظرف بعث و زجر این خیلی تفاوت در موضوع ندارد، بالأخره مکلف که همان است؛ مثلاً صد یا هشتاد کیلو وزنش است. خدای قبل شرع که خدای بعد شرع هم هست. فرض کنید افعال اختیاری انسان هم تفاوتی نکرد. بنابراین، مسئله ظرف شرع و ظرف ماقبل شرع یک مسئله اعتباری است و خیلی لا یُعتنی به است. اگر این طور حرف زدند، خب در حرف زدن اشکال وارد است. اشکال را باید به این وسیله رفع کرد که اصلاً بر فرض استصحاب ماقبل شرع در ظرف شرع هم ثابت شود، باز این استصحاب ثابت نمی‌شود. چرا ثابت نمی‌شود؟! [چون] تعارض در اینجا نیست، به جهت اینکه ما در ظرف غیر شرع اصلاً عدم حرمت را استصحاب نمی‌کنیم، می‌گوییم که در ظرف غیر شرع حرمت به عنوان حرمت نه به عنوان «المنع»... آن منع یک مسئله دیگر است و مساوی است، عدم المنع به عنوان اباحه و اینها نه، بلکه عدم المنع

به عنوان جنبه استحبابی؛ چون عدم المنع با چهارتا می‌سازد: با وجوب مناسبت دارد، با استحباب و کراهت و اباحه هم مناسبت دارد و فقط با حرمت مناسبت ندارد. همه اینها عدم المنع است و در وجوب هم باز عدم المنع است؛ فرقی نمی‌کند، منتها عدم المنع از ناحیه فعل در اینجا همراه و مصاحب با وجوب است؛ فرقی نمی‌کند. در اینجا در ظرف شرع مسئله مهم این است که چون در ظرف شرع تکلیف نیست، لذا حرمت نیست، وجوب نیست، استحباب نیست و کراهت هم نیست. ما می‌گوییم: «چرا نیست؟ چرا حرمت نیست؟» چون زجر نیست. چرا وجوب نیست؟ چون بعث نیست. چرا کراهت و استحباب نیست؟ چون زجر و بعث نیست.

بنابراین، وقتی که در جریان استحباب، استحباب ما مسبب از یک استحباب سببی شد، در اینجا حق تقدم با استحباب سببی است. استحباب سببی و اصل سببی همیشه مقدم بر اصل مسببی است. وقتی که شما در ناحیه عدم المنع می‌خواهید تعارض با عدم الإباحه قرار بدهید، این اصل شما در اینجا اصل

مسبّی است. منشأش عدم بعث و زجر است. پس باید اصل سببی را در اینجا جاری کنید تا نوبت به اصل سببی رسید، تا جریان، جریان اصل سببی است، ظرف، ظرف اصل سببی است، نوبت به اصل مسبّی نمی‌رسد. این اصل سببی در اینجا حاکم است، اصل سببی آن چیست؟ **عدم البعث و الزّجر**. استصحاب عدم بعث و زجر در اینجا هیچ مانعی هم ندارد و بلا تعارض است. این سه اشکال بر تقریری که مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان الله تعالیٰ علیه داشتند.

ما در بعضی از موارد اباحه را با اصل اثبات می‌کنیم؛ یعنی شارع تصریح به اباحه به عنوان یکی از احکام خمسّه نکرده، بلکه ما استفاده می‌کنیم. در این موارد می‌گویند: «اباحه عبارت از لا اقتضائیّه است.» غیر از اباحه‌ای که شارع جنبه جعل دارد و نسبت به آن تأکید دارد. آن مواردی که شارع جنبه تأکید دارد، مانند مواردی است که عرض شد؛ مثل: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾.^۱ این ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۱۰:

«پس به نکاح خود در آورید آن زنانی را که برای شما طیب و گوارا و دلپسند

لَكُمْ ﴿ از مواردی است که اباحه، اباحه اقتضائیّه است. این یکی از مواردی است که می‌شمرند. اما در واقع فرقی نمی‌کند. به واسطه دفع دخل بعضی از تصوّرات و بعضی از حدس‌ها و بعضی از اشکالات تصریح به اباحه می‌کند. این مسئله مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود.

جواب آیت‌الله خویی

حالا آمدیم سراغ جوابی که مرحوم آقای خوئی می‌دهند. ایشان دو جواب می‌دهند. حالا ما فعلاً جوابی نمی‌دهیم، بلکه فقط جواب را تقریر می‌کنیم.

جواب اول

جواب اول اینکه ما استصحاب عدم المنع را که داریم، استصحاب ماقبل شرع نیست تا شما بگویید که با استصحاب عدم اباحه تعارض پیدا می‌کند. ما همان ظرف شرع را استصحاب می‌کنیم. مثلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم مبعوث به رسالت شد. حالا که مبعوث به رسالت شده، **دفعهً واحدة** همه احکام را آورده یا تدریجاً آورد؟ تدریجاً آورد. پس

در اول بعثت، یک عدم مطلق بر احکام حاکم بود. همان اول که پیغمبر از غار حرا بیرون آمد، یک دفعه احکام نیاورد. اصلاً در مکه شرب خمر حلال بود، در مدینه حرام شد؛ آن هم نه سال اول در مدینه، بلکه سال سوم در مدینه حکم برای حرمت خمر آمد.^۱ هر که تا آن موقع شرب خمر می کرد، اشکال نداشت؛ هم شرب خمر می کردند و هم در نماز پیغمبر شرکت می کردند. تا اینکه آیه آمد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ﴾! آیه حرمت زنا در مدینه آمد و در مکه این طور نبود. احکام در صدر اسلام، احکام تدریجی بود. فلذا در آیه شریفه که می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْىَ ۖ تَهْ أَوْ دَمٌ ۖ أَوْ مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَى ۖ رَ اللّٰهِ

^۱ مرحوم شهابی در کتاب ادوار فقه، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۷۸ سال چهارم هجرت بیان نموده و در پایان احتمال داده که تشریع حرمت خمر در مکه بوده است. (محقق)

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۴۳.

ترجمه: «ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی به نماز نیایید.» (محقق)

فقط این آیه آمد دم را استثناء کرد و میتة و لحم
خنزیر را استثناء کرد، اما أكل سباع و أكل وحوش و
شرب خمر و اینها همه حلال بودند - خوش به حال
آنهایی که در صدر اسلام بودند! - و بعد حرام شدند.
﴿فَمَنْ أَضْطَرُّ غَى رِّبَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۱ خب همین حلیت در زمان شرع
را ما در اینجا استصحاب می کنیم. جوابش چیست؟
ما در ظرف شرع استصحاب عدم المنع داریم؛ آیه
شریفة می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ
مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ
أَوْ دَمٌ أَوْ مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ
رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَى رِّبَاغٍ﴾ فقط سه

^۱ سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۲:

«بگو ای پیغمبر! من پیدا نمی کنم در آنچه به سوی من وحی شده است چیز
حرامی را بر هر خورنده که بوده باشد، مگر آنکه مردار باشد، یا خون ریخته
شده، و یا گوشت خوک بوده باشد - چون گوشت خوک پلید است - و یا
اینکه ذبیحه فسق و بیرون از رویه باشد که برای غیر خدا ذبح کرده باشند،
و نام غیر خدا بر آن برده باشند.»

^۲ سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۲:

«پس کسی که در ضرورت افتد و میل به خوردن آن نداشته باشد و از حد
تجاوز نکند، خداوند تو آمرزنده و مهربان است.»

چیز را در اینجا استثناء کرده است؛ دم و میتة و لحم خنزیر؛ بقیة همه به حکم اوّلی یا هر چیز مثلاً **مَنَّةٌ** **علی العباد** یا ترخیصی حکم به اباحه آنها شده است. الآن ما استصحاب عدم منع در زمان شرع را می‌کنیم نسبت به **زماننا هذا**؛ می‌گوییم که در اول شرع حکم نبود؛ حالا شک داریم آیا بعداً در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم یا در زمان ائمه علیهم السّلام حکم مجدداً آمده یا نیامده است؟ اصل این است که نیامده است. این اشکال اول بود نسبت به عدم تعارض استصحاب عدم منع با استصحاب اباحه.

جواب دوم

اشکال دومی که وارد می‌کنند برگشتش به اصل جریان استصحاب است. در جریان استصحاب دو قول هست؛ یک قول اینکه استصحاب از باب احراز واقع حجّت است؛ یعنی چون استصحاب می‌آید احراز واقع را می‌کند، از این باب این استصحاب حجّیت دارد. قول دوم اینکه نه، این استصحاب احراز واقع را نمی‌کند، بلکه فقط یک جنبه اصلیت دارد. حالا اماره فقط می‌آید و آن حکم واقع را ثابت

می‌کند، مانند ادله؛ در ادله روایت می‌آید واقع را ثابت می‌کند و وقتی که واقع ثابت شد، دیگر جا برای اصل باقی نمی‌ماند. حالا فرض کنید عدم جریان استصحاب در اینجا در اطراف علم اجمالی از باب احراز واقع نیست. اگر در اطراف عمل اجمالی فرض کنید امر دائر مدار بین حرام و غیر حرام باشد، در اینجا آیا این استصحاب جاری می‌شود یا نمی‌شود؟! ما شک داریم؛ ما شک در حلّیت یکی داریم و قطع به حرمت دیگری داریم، منتها قطع به حرمت ما قطع اجمالی است، نه قطع تفصیلی. تفصیلاً نمی‌دانیم کدام یک از اینهاست؟ حلّیت ما هم اجمالی است و حلّیت تفصیلی نیست. در چنین ظرف و وضعی که ما در اطراف علم اجمالی که استصحاب جاری نمی‌کنیم. به چه باب ما استصحاب جاری نمی‌کنیم؟ به خاطر احراز واقع است یا به خاطر مخالفت قطعی است؟ قطعاً به خاطر مخالفت قطعی است؛ یعنی اگر ما در هر دوی اینها استصحاب طهارت جاری کنیم و شرب هر دو اناء را کنیم، قطعاً مخالف قطعی پیدا می‌شود. بالأخره ما

الآن شرب خمر کردیم حالا ولو اینکه در ضمن یکی از این دوتا بود.

پس این طور نیست که به خاطر احراز واقع این استصحاب در اطراف علم اجمالی جاری نیست تا اینکه شما بگویید که استصحاب در اینجا می آید احراز واقع را می کند. واقع که همان عدم اباحه است، ثابت می شود یا واقع که عدم منع است در اینجا ثابت می شود؛ هر دو استصحاب می آیند آن عدم منع را ثابت می کنند - حکم واقع را - آن هم با عدم الإباحه تعارض پیدا می کند که آن هم حکم واقع است. بلکه اصلاً استصحاب از باب احراز واقع در اطراف علم اجمالی ملاک نیست؛ چون شبهات ما در اطراف علم اجمالی است؛ چون بالأخره ما می دانیم محرمات و محللاتی داریم و اگر بخواهد در اینجا استصحاب جاری شود، طبعاً ممکن است کسی بگوید که در اینجا قطعاً ما می دانیم که چون در اطراف علم اجمالی هست، پس ما آن حرام را مرتکب شدیم. ایشان می فرمایند: «نه، این از باب احراز واقع نیست، بلکه از باب همین حرمت قطعیه است؛ یعنی حرمت قطعی پیدا می شود.»

حالا در مانحن فیه، یک عدم المنع داریم و یک عدم الإباحه داریم. ما باید بینیم که اثری که بر استصحاب مترتب است، بر کدام مترتب است؟! آیا اثر استصحاب بر عدم المنع مترتب است یا بر عدم الإباحه مترتب است؟! ایشان می فرمایند که بر عدم المنع مترتب است. خیلی واضح است به جهت اینکه عقاب مترتب بر منع است. وقتی که شما استصحاب عدم المنع کردید، بنابراین عدم عقاب در اینجا ثابت می شود و عقاب در اینجا نیست؛ اما اگر عدم الإباحه را استصحاب کردید، در استصحاب عدم اباحه چه چیزی ثابت می شود؟! حکم دیگر ثابت می شود و این اصل مثبت می شود. اگر در اینجا بگویید: «عدم الإباحه»، خب این عدم الإباحه اثبات حرمت را نمی کند **إِلَّا بِالْأَصْلِ الْمَثْبُتِ**؛ مگر اینکه اصل مثبت در اینجا باشد که با رفع اباحه اثبات آن می شود.

نقد دیدگاه آیت الله خویی

البته جواب این مسئله این است که رفع اباحه در اینجا اثبات حرمت را نمی کند. در رفع اباحه ما ترخیص را برمی داریم؛ وقتی استصحاب عدم اباحه

را در اینجا کردیم، معنایش این است که یک وقت منظور عدم اباحه‌ای است که وجوب و استحباب و کراهت را منع نکند، این اباحه عام می‌شود. و اگر منع بکند، یعنی یک اباحه خاص باشد. این اباحه خاص در قبال سایر احکام اربعه باشد، این در اینجا اصل مثبت است؛ چون با رفع اباحه یا باید حرمت ثابت شود یا باید وجوب ثابت شود یا باید استحباب یا کراهت ثابت شود. و اثبات هر کدام از اینها، اصل مثبت می‌شود؛ آن‌هم اصل مثبتی که چهار شق دارد. اما منظور شما از اباحه، عبارت از ترخیص است که با استحباب و کراهت می‌سازد. اگر این طور باشد، دیگر اصل مثبت نیست. این عدم الإباحه عبارت از وجوب یا حرمت است. این دیگر در این صورت شق ثالثی ندارد که شما بخواهید لوازم عقلی را در اینجا ثابت کنید. این لازم در اینجا لازم لاینفک است؛ یعنی وقتی شما استصحاب عدم اباحه را می‌کنید... مثل اینکه تنزیلاً مولا در اینجا بگوید: «من این حکم را بر شما مباح نکردم»، امر دائر مدار بین وجوب یا حرمت است.

پس دوباره اشکال آقای خوئی در این قسم وارد

نمی‌شود. حالا راجع به جواب اوّلی که به نائینی می‌دهند، بروید فکر کنید؛ ببینید که آیا جوابی دارد یا ندارد. ایشان می‌گویند [که] ما استصحاب در ظرف شرع را در اینجا ثابت می‌کنیم. استصحاب در ظرف شرع هم که دیگر مانعی ندارد.

تلمیذ: در ظرف شرع حالت سابقه ندارد.

استاد: حالت سابقه‌اش عدم منع است.

تلمیذ: در ظرف شرع؟! درست است که تدریجی است، اما همان موقعی که مبعوث شد، همان موقع احتمال زجر و بعث می‌رود.

استاد: باشد.

تلمیذ: احتمال دعواها حالت سابقه عدم زجر و بعث ندارد.

استاد: حالت سابقه یقینی که دارد. وقتی که پیغمبر به رسالت مبعوث می‌شوند، در این صورت شما قطع به عدم حکم دارید یا ندارید؟! قطع دارید.

این احکام کم‌کم پیدا می‌شود.

تلمیذ: حکم فعلی...

استاد: بالأخره آن مسئله در مانحن‌فیه هم هست

و در مانحن‌فیه **مَنَّةٌ عَلَى الْعِبَاد** ممکن است تا زمان
امام زمان علیه‌السلام خیلی از احکام مخفی بماند و
آن در همهٔ ازمه هست. ما آنچه را که یقین داریم این
است که در زمان شرع، موقعی بوده که هیچ
حکمی نبود؛ پیغمبر از غار حرا پایین آمدند و به
منزلشان رفتند.

تلمیذ: احتمالش بوده. همین احتمال، یقین را
از بین می‌برد. احتمال جدی بود.

استاد: منجّز نبود. ما آن عدم تنجیز را ثابت
می‌کنیم. فعلی نبود، ما در استصحاب اصلاً به انشاء
کار نداریم، اصلاً انشاء دست ما نیست که اجرا کنیم
یا نکنیم. اصلاً علم نداریم که آیا این حکم، حکم
انشائی است یا نه؟ آنچه را که ما وظیفه داریم، این
است که این حکم فعلی است یا حکم تنجیزی است؛
چون حکم فعلی مربوط به حالت مکلف شاعر
نسبت به قضیه است. حکم تنجیزی بعد از بعثت
نبود، این احکام تنجیزی بعد تدریجاً آمد. پس ما
برهه و زمانی را در شرع سراغ داریم که در این زمان
قطعاً حکم تنجیزی نبود، حکم انشائی به ما چه
مربوط است؟! باشد. احتمال هم می‌دهیم بله الان

هم احتمال می دهیم. پس چرا می گویند که امام زمان
«**یأتی بدینِ جدید**»^۱ معنای **یأتی بدینِ جدید** همین
است که او می آید یک احکامی را می آورد که اصلاً
به گوش آدم نخورده است! درحالی که **منّة علی**
العباد باید اینها مخفی بماند؛ ولی نسبت به احکام
تنجیزی، ما قطع داریم که یک زمانی بود و این احکام
تنجیزی نبود و همان را استصحاب می کنیم. حالا
روی این مطلب فکر کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ الغیبة، نعمانی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۶۵.